

## تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم

# مارکسیسم و دولت سرمایه‌داری

### بخش چهاردهم

● نوشتۀ دکتر حسین بشیریه از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نو در بخش اندیشه‌های لیبرالی مطرح خواهد شد) بطور کلی گسترش و بسط نقش دولت و احیا زکار ویژه‌های زیربنایی، بوسیله آن در عصر دولت رفاهی، و سپس ناتوانی و افول چنین دولتی، زمینه پیدایش و عرضه تحلیل‌های جامعه‌شناسی در اندیشه مارکسیستی درباره ساخت دولت را فراهم آورده است. رویه مرفته در این تحلیل‌های مارکسیستی ناتوانی و تعارضات درونی دولت در سرمایه‌داری پیش‌رفته ناشی از بحران اساسی انبیاشت سرمایه، تداوم مبارزه طبقاتی در حوزه تولید و احراز کار ویژه‌های متعارض بوسیله دولت تلقی شده است. بدین سان، جامعه‌شناسی مارکسیستی معاصر در بی تنظیم نظریه‌ای جامع در باب دولت و روابطه آن با طبقات و روابط طبقاتی برآمده است. در این برداشت‌ها بطور کلی تلقی دولت به عنوان ابزار صرف و ساده‌ای در دست طبقه مسلط به کناری نهاده شده و در عوض بر روابط پیچیده و مشخص تاریخی میان آن دو تأکید می‌گردد. از چنین دیدگاهی، دولت در تکنایه‌های ناشی از تعارضات و روابط طبقاتی و مشکلات روند انبیاشت سرمایه گرفتار شده است. این گونه نظریات مارکسیستی به سه گروه قابل تقسیم است:<sup>۱</sup>

۱- نظریه استقلال دولت به عنوان کارگزار قدرت که روابط تولید سرمایه‌داری را به صورتی مستقل و مجرماً از نفوذ آگاهانه هر طبقه باز تولید می‌کند. از این دسته، نظریه «کلاوس اوفر» (C. offe) (جامعه‌شناس مارکسیست آلمانی) و «آلن ولف» (A. Wolfe) نظریه پرداز آمریکایی معاصر قابل طرح است.

در این نظریه، دولت داور مستقلی در منازعه طبقاتی است. استقلال دولت ناشی از این واقعیت است که طبقات سرمایه‌دار و کارگر نمی‌توانند به خودشان به عنوان طبقه سازمان بدهند. در مقابل، دولت مستولیت سازماندهی فرایند انبیاشت سرمایه را به عهده دارد ولی این کار را در چارچوبی که ضرورت جلب مشروعیت طبقات کارگری ایجاد می‌کند، انجام می‌دهد. از همین رو بحران سرمایه‌داری همان بحران دولتی است زیرا دولت وظیفه باز تولید را بر عهده دارد یا باز تولید عمده‌تا در درون دولت صورت می‌گیرد. دولت در این فرایند با دو کار ویژه متعارض یعنی تضمین تداوم فرایند انبیاشت سرمایه خصوصی و تأمین مشروعیت دموکراتیک

### پیش‌گفتار

■■ تعلوالتی که بوزیر پس از جنگ جهانی دوم بر اثر پیدایش ساخت دولت رفاهی و دخالت گسترده دولت در اقتصاد در نظام سرمایه‌داری پدید آمد، نیازمند توجیه نظری در چارچوب مارکسیسم بود.

بعضی از نویسندهای مارکسیستی می‌باشد نقش عامل سیاسی یعنی سازمان قدرت دولتی در این میان مورد تأکید قرار گیرد زیرا استمرار و توسعه و تکامل سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم دیگر تنها ناشی از عملکرد روابط تولیدی بازار نبود بلکه عنصر «روبنایی» دولت در تداوم زیربنای اقتصادی نقش مهم و زیربنایی پیدا می‌کرد. گسترش انحصارات و بوروکراسی دولتی ویژگی آشکار «سرمایه‌داری متأخر» بوده است. چنین تعلوالتی در درون نظریه ساده ابزار انگارانه دولت بطور کامل قابل تبیین نبود. در درون ساخت دولت رفاهی کاملاً آشکار بود که دولت را نمی‌توان صرفه‌به عنوان کمیته اجرایی سرمایه مالی انحصاری به شمار آورد. نقش «فعال» دولت در درون منطق نظریه ابزار انگاری نمی‌گنجید. بدین سان، از یک سو پیدایش ساخت دولت رفاهی و تحول کیفی کارویژه‌های دولتی ضرورت تحلیل نظری دولت را پیش اورد؛ از سوی دیگر شکست دولت رفاهی در حل بحرانی سرمایه‌داری و زوال تدبیری آن بار دیگر ساخت دولت سرمایه‌داری را در مرکز نظریه پردازی مارکسیستی قرار داد.

بحران اقتصاد سرمایه‌داری که ازاوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز گردید، زمینه‌های افول و زوال ساخت دولت رفاهی را فرام آورد. دولت رفاهی به عنوان راه حل بحران رکود دهه ۱۹۳۰ پیدا شده بود، لیکن ظاهرآ دیگر نمی‌توانست در درازمدت از بروز بحران مجدد در سرمایه‌داری جلوگیری کند. این دولت می‌کوشید از طریق دخالت در اقتصاد در عین حال بحران انبیاشت سرمایه و بحران مشروعیت دموکراتیک خود را حل کند لیکن ظاهرآ حل این دو بحران به طور همزمان ناممکن از کار در آمد. (با توجه به این ناتوانی دولت، «لیبرالهای نو» یا «محافظه کاران نو» از سطح دستگاه مداخله گر دولت و «دولت بزرگ» و «نامعمول» انتقاد کرده و اندیشه «دولت کوچک» و خصوصی کردن اقتصاد را پیش کشیده‌اند. مبحث لیبرالیسم



● دولت رفاهی به عنوان راه حل بحران رکود دهه ۱۹۳۰ سر برآورد، لکن در درازمدت نتوانست از بروز بحران مجدد در سرمایه‌داری جلوگیری کند. دولت رفاهی می‌کوشید از راه دخالت در اقتصاد، بحران انباشت سرمایه و بحران میشروعت دموکراتیک خود را از میان بردارد، لکن ظاهراً حل این دو بحران به صورت همزمان ناممکن بود.

● با توجه به ناتوانی دولت رفاهی در حل بحران انباشت سرمایه و بحران میشروعت دموکراتیک، «لیبرال‌های نو» یا «محافظه کاران نو» به انتقاد از گسترش دستگاه مداخله دولت و «دولت بزرگ» و «نامعقول» زدن و اندیشه «دولت کوجک» و خصوصی کردن اقتصاد را پیش کشیدند.

● «کلاوس اووه»، جامعه‌شناس آلمانی، به منظور تبیین نقش فعال دولت در سرمایه‌داری پیش‌رفته، نظریه‌ای درباره دولت پرداخته است که مبتنی بر ترکیبی از نظرات مارکسیستی قرن بیستم و نظریات «ماکس و بر» درخصوص بوروکراسی دولتی است.

● «اووه»، برخلاف مارکسیست‌های ساختگرا، بیشتر روی کار ویژه‌های اقتصادی دولت مدنون در رابطه با تضمین تداوم فرآیند انباشت سرمایه تأکید می‌کند تا بر کارویژه‌های ایدن‌تلوزیک و اجبارآمیز آن.

هنچارهایی رسمی و غیر رسمی است و بر حوزه‌های عمومی و خصوصی جامعه کنترل دارد. دولت مدعی داشتن اقتدار مشروع و انحصار کاربرد نیروهای اجرایی است و از همین رو دارای میزان قابل ملاحظه‌ای استقلال نسی است. بوروکراسی دولتی به صورت میانجی و داور مستقلی در رابطه با میازلات طبقاتی جاری در فرآیند انباشت سرمایه عمل می‌کند. البته، نقش داوری و میانجیگری دولت در منازعات طبقاتی، خود متناسب تعارضی است و در نتیجه همین تعارضات است که دولت دچار بحران و بوریه بحران میشروعت می‌شود. اعمال کارویژه‌هایی متعارض به سلله دولت، منشأ اصلی چنین بحرانی است. در نظریه «اووه» میان کارویژه‌های گوناگون دستگاه دولتی و اجزاء یا نیروهای مختلف جامعه روابطی وجود دارد. رویه‌رفته «اووه» برخلاف مارکسیست‌های ساختگرا، بیشتر روی کارویژه‌های اقتصادی دولت مدنون در رابطه با تضمین تداوم فرآیند انباشت سرمایه تأکید می‌کند تا بر کارویژه‌های ایدن‌تلوزیک و اجبارآمیز آن.

بطور کلی از دیدگاه «اووه» دولت در جوامع سرمایه‌داری در واکنش به بحرانهای دوری ناشی از تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری یعنی تضاد میان فرآیند اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی وسائل تولید یا استثمار ارزش اضافی توسط طبقه سرمایه‌دار تحول می‌پاید. بر اثر این بحرانها، هم نظام اقتصاد بازاری دچار تحول می‌شود و به ایجاد انحصارات تقابل پیدا می‌کند و هم نقش دولت در تنظیم و هدایت اقتصاد افزایش می‌پاید. دولت حلال بحرانهای سرمایه‌داری است. از همین‌رو، از دیدگاه «اووه» بررسی رابطه دولت با طبقه اجتماعی و شیوه تضمن و حراست از منافع آن طبقه به وسیله دولتی ظاهرًا از لحاظ طبقاتی بی طرف است، به عنوان مهم‌ترین مستله در تحلیل ماهیت اجتماعی دولت مطرح می‌شود. اما در عین حال، ضرورت بازتولید

رو در راست. تعارضات درونی دولت ناشی از تعارض میان این دو کارویژه است. بطور کلی، پیدا شدن دولت رفاهی مبین تأکید بر کارویژه تأمین مشروعت دموکراتیک و گرایش به خصوصی سازی مبین تأکید بر کارویژه تضمین تداوم فرآیند انباشت سرمایه خصوصی بوده است. با فرض استقلال عمل دولت در سازماندهی به طبقات و در چرخش‌های سیاسی خود، این نظریه استقلال دولت «بر کارویژه‌های اجتماعی و اقتصادی (مشروعت و انباشت سرمایه)، علاقن و مصالح درونی و «صنفی» کارگزاران دولتی و ایجاد آگاهی و سازمان طبقاتی طبقه سرمایه‌دار در درون دولت و بوسیله دولت تأکید می‌شود.

۲- نظریه «منطق سرمایه» یا «نظریه مشتق انگاران» که مدعی است تعارضات سرمایه‌داری بوریه گرایش تنزل نزخ سود، شکل دولت و تعارضات درونی آن را تبیین می‌کند. از این جمله، نظریه «یواکیم هرش» (J. Hirsch) از مارکسیست‌های مکتب «اقتصاد سیاسی» آلمان و «جیمز اوکار» (O'Conner) در آمریکا قابل طرح است.

براساس این نظریه، مهترین ویژگی فرآیند انباشت در سرمایه‌داری، تعابیل نزخ سود به تنزل است. استثمار ارزش مازاد و کاهش سود، خود مبین منازعه طبقاتی است. دولت سرمایه‌داری در واکنش به این گرایش تنزلی سود شکل می‌گیرد و می‌باید در مقابل تعابیل میزور موانعی ایجاد کند و تداوم انباشت سرمایه را با وجود گرایش طبیعی آن به بحران، تضمن نماید. بدین سان، شکل کارویژه‌ها و بحرانهای دولت سرمایه‌داری کاملاً «مشتق» از بحران عمومی سرمایه‌داری است. این بحران ناشی از تنشی توان تولیدی و کارآئی سرمایه است. برخی از نویسنده‌گان مانند «جیمز اوکارز»، چنانکه خواهیم دید، بحران را ناشی از تنشی در توان تولیدی و کارآئی سرمایه می‌دانند. براساس این نظر، چنین بحرانی به شکل «بحaran مالی» دولت ظاهر می‌شود. به طور خلاصه، در نظریه «منطق سرمایه» بر بحرانهای خاص و تاریخی دولت سرمایه‌داری که ناشی از بحرانهای عمومی اقتصاد گرایش سود به تنزل است، و تنشی اقتصادی دولت در حل بحران تأکید می‌شود.

۳- نظریه مبارزه طبقاتی که دولت را محصول روند مبارزه طبقاتی می‌داند و بوریه نقش مبارزه طبقات تحت سلطه در تعیین شکل دولت را در نظر می‌گیرد. نظریات «اریک اویلین رایت» جامعه‌شناس آمریکایی در این رابطه قابل طرح است. در این نظر، عامل یویا و دینامیک در فرماسیون اجتماعی، مبارزه طبقاتی است. دولت باید ظاهر از طبقه مسلط استقلال نسی داشته باشد تا بتواند مشروعت خود را به عنوان نهادی «مستقل» حفظ کند. همین «استقلال نسی» موجب انتقال مبارزه طبقاتی از حوزه تولید به دون دولت می‌شود. با انتقال مبارزه طبقاتی به درون دستگاههای دولتی، اسکان قبضه کردن قدرت دولتی بوسیله طبقات تحت سلطه پدید می‌آید. در این صورت، کارویژه بازتولید روابط طبقاتی بوسیله دولت دچار اختلال می‌شود.

در این نظریه دولت در عین حال هم نهاینده منافع طبقه مسلط است و هم عرصه و قوع مبارزه طبقاتی. بطور کلی در این نظریه بر تعارضات طبقاتی در درون جامعه مدنی و نقش آن در تحولات اقتصادی و سیاسی و پیدا شدن بحران و واکنش دولت به بحران تأکید می‌گردد. ■■■

### «اووه» و نظریه «مستقل انگاری» دولت

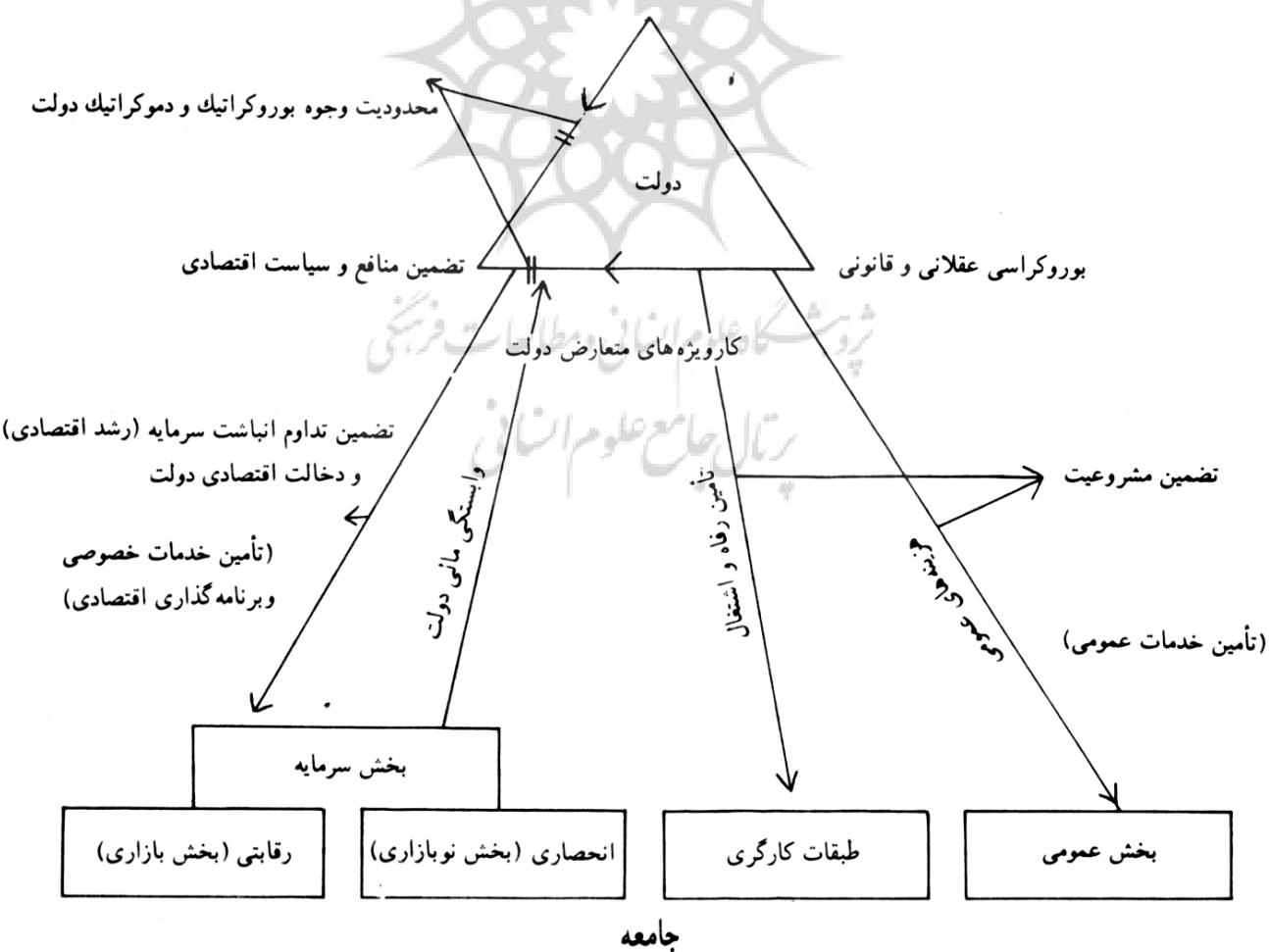
«کلاوس اووه»<sup>۷</sup> به منظور تبیین نقش فعال دولت در سرمایه‌داری پیش‌رفته، به نظریه‌ای درباره دولت پرداخته است که مبتنی بر ترکیبی از نظرات مارکسیستی قرن بیستم و نظریات «ماکس و بر» درباره بوروکراسی دولتی است. به نظر «اووه»، دولت مرکب از نهادهای و سازمانهای بوروکراتیک و

روابط تولید سرمایه‌دارانه محدودیت‌هایی بر توانایی دولت برای حل بحران وضع می‌کند.

نظریه «اوفة» در مورد رابطه دولت با طبقه مسلط نه نظریه‌ای ابزار انگارانه و نظریه‌ای ساختگر اینه است. به عقیده او نظریات ابزار انگارانه دولت تها بر نفوذ سازمانهای اقتصادی و اجتماعی طبقه مسلط بر نهادهای حکومتی تأکید می‌کند و چنین نفوذی را ابزار اصلی کنترل دولت بوسیله آن طبقه می‌داند. از سوی دیگر، نظریات ساختگر اینه بر محدودیت ساختاری و ناتوانی دستگاههای دولتی و انفعال آنها در مقابل فعالیت طبقه مسلط انگشت می‌گذارد. به نظر «اوفة»، هم نظریات ابزار انگارانه و هم نظریات ساختگر اینه، دولت را نهادی منفلع می‌پنداشد بلکه از خود ابتکار عمل ندارد بلکه اعمال آن بوسیله طبقه اجتماعی مسلط تعیین می‌گردد. خلاصه این که دولت نهادی فاقد اراده، واستقلال عمل تلقی می‌شود. براساس چنین نظریاتی، سیاستهای دولتی بازنای مستقیم منافع طبقه سرمایه‌دار است. اما از دیدگاه «اوفة» تنوع منافع سرمایه و رقبات میان آنها مانع از آن می‌گردد که منافع طبقه مسلط به صورت درست و «معقول» در سیاستهای دولتی بازتاب یابد. از این دیدگاه، هر سیاست خاص دولتی البته ممکن است درجهوت منفعت طبقاتی جزئی و خاص باشد لیکن نمی‌تواند منافع کلی یک طبقه را تأمین کند. به هر حال سیاست‌های هم که به نفع طبقه مسلط وضع می‌گردد لزوماً محصول اعمال نفوذ سازمانهای آن طبقه نیست.

همچنین، به نظر «اوفة»، نظریات ابزار انگارانه و ساختگر اینه ماهیت رابطه قدرت سیاسی را به درستی درنمی‌یابد. او میان سازمان تولید سرمایه‌دارانه و دولت، از لحاظ ماهیت قدرت، سنتیت و تجانسی نمی‌بیند. سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی ماهیتاً متفاوت و مستقل‌اند، نه مکمل یکدیگر. همین امر

#### ایدنلوزی و مشروعیت دموکراتیک



مشارکت آمیز است. «اووه» و یزگیهای اصلی دولت مدرن را در چهار مرد زیر خلاصه می‌کند:

- ۱) عدم فعالیت دولت در فرآیند انباشت سرمایه:
  - ۲) انجام کارویژه‌های ضروری برای تداوم انباشت:
  - ۳) وابستگی دولت به فرآیند انباشت:
  - ۴) کار و بزه دولت در استثمار و انکار سه ویژگی فواید

بدین سان، بطور کلی دولت قادر خود را به شیوه‌ای به کار می‌برد که شرایط کلی لازم برای تداوم ابانت سرمایه خصوصی را تأمین کند در عین حال خود را به عنوان دولتی «کلی» و غیر طبقاتی قلمداد نماید. چنانکه اشاره شد، از دیدگاه «اوفعه» نقش داوری دولت در منازعات طبقاتی متضمن تعارضاتی است و در نتیجه همین تعارضات است که دولت دچار بحران می‌شود. اعمال کارویژه‌های متعارض بوسیله دولت منشأ چنین بحرانی است. میان کارویژه‌های دولتگاه دولت و اجزاء جامعه تناظری وجود دارد. جامعه سرمایه‌داری معاصر از چهار بخش تشکیل شده است: (۱) بخش خصوصی رقابتی؛ (۲) بخش خصوصی انحصاری؛ (۳) بخش کارگری؛ و (۴) بخش دولتی. به عبارت دیگر، «اوفعه» اجزاء جامعه را بر حسب تسلط روابط بازاری به مفهوم سنتی (بخش رقابتی)، روابط بازاری جدید (بخش انحصاری) و روابط غیر بازاری یا غیر مبادله‌ای (بخش دولتی) تقسیم می‌کند. از نظر سیاسی، سخن گفتن از انواع مختلف سرمایه رقابتی و سرمایه انحصاری سودمندتر از تقسیم سرمایه به اجزاء تجاری، مالی و صنعتی است زیرا چنین اجزایی معمولاً با هم ترکیب می‌شود. بخش انحصاری معمولاً دارای بازارهای فروش سازمان یافته، تولید سرمایه‌بر، فعالیت‌های بین‌المللی و سطح بالایی از دستمزدهاست. در مقابل، بخش‌های رقابتی و دولتی، کاربر و از نظر فنی تا اندازه‌ای توسعه نیافته‌اند. واحدهای بخش رقابتی چندان قدرتی در تعیین یکجنبه قیمت‌ها ندارند و وابسته به فرآیند ابانت سرمایه انحصاری هستند و در نتیجه وجود موانع فنی و اداری نمی‌توانند از حدود فعالیت‌های ملی فراتر روند. شرایط کار و دستمزدها هم در این بخش ها متفاوت است. در بخش رقابتی معمولاً سطح دستمزدها و شرایط کار و فعالیت‌های سازمانی نامطلوب است. در بخش دولتی، کارگران اغلب تابع شرایط بازار آزاد نیستند، حال آنکه در بخش خصوصی، کار جزئی از ترکیب ارگانیک سرمایه است. بطور کلی وضع سیاسی، ایدنولوژیک و اقتصادی کارگران در سه بخش رقابتی، انحصاری و دولتی یکسان نیست. در بخش دولتی فرآیند تولید بر حسب مورد یوسیله نیروهای بازاری یا نوبایاری (قراردادهای انحصار دولتی) و یا امریبه‌های سیاسی (مثل تضمین تولید یا فروش در واحدهای تولیدی) تعیین می‌شود. به نظر «اوفعه»، افزایش بین تابع نیروی کار در بخش دولتی، خطراتی برای فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری ایجاد می‌کند. بخش انحصاری معمولاً با اتحادهایی بزرگ کارگری به سازش می‌رسد زیرا دارای توانایی افزایش دستمزدها خارج از عرصه بازار آزاد است. با رشد انحصارات، خدمات بخش کارگری بهبود یافته است. از سوی دیگر، عملکرد بخش انحصاری از عوامل اصلی تشدید تقاضا برای فروش دستمزدها در بخش دولتی و در نتیجه تداوم تورم و بحران مالی در دولتگاه دولتی بوده است. بطور کلی وضع عمومی کار و دستمزد در بخش‌های رقابتی و انحصاری بر وضن کارگران در بخش دولتی اثر می‌گذارد. بطور کلی از دیدگاه «اوفعه»، در هر یک از بخش‌های مزبور اشکالی از تولید اجتماعی و روابط تولیدی حاکم است و دولت مدن در چنین تضادها و تعارضات میان این چهار بخش گرفتار است.

دولت باید در عین حال فرآیند ابانت سرمایه خصوصی را تضمین کند و به عنوان داوری بی طرف در منازعات طبقاتی جلوه نماید. با این حال، کنترل فرآیند عملی ابانت سرمایه از دست سازمان دولت خارج است. دولت بواسطه عوامل مهمی چون تاثیر چارچوب نظام دموکراسی که چارچوب ایدنولوژیک عملکرد دولت است، مقتضیات ناشی از تداوم فرآیند ابانت سرمایه، تضمین آزادی سرمایه گذاری خصوصی، ضرورت جلب حمایت عامه از طریق سیاستهای رفاهی و نیاز به تأمین منابع مالی حکومت، با فشارهای متعارضی رو برو می‌شود. دولت باید تداوم فرآیند ابانت سرمایه خصوصی را بدون آنکه مضيقه‌ای برای بخش خصوصی و نظام بازار آزاد فرامهم کند، تضمین نماید. اما

- نظریه «اووه» در مورد رابطه دولت با طبقه مسلط، نه ایزارانگارانه و نه ساختگرایانه است. از دید او، تنوع منافع سرمایه و رقابت میان آنها مانع از آن می‌گردد که منافع طبقه مسلط به صورت دربست و «معقول» در سیاستهای دولتی بازنگاری نمایند. از این دیدگاه، هر سیاست خاص دولتی ممکن است درجهت منفعت طبقاتی جزئی و خاص باشد، اما نمی‌تواند منافع کلی یک طبقه را تأمین کند.
- «اووه» ویژگیهای اصلی دولت مدرن را در چهار مورد زیر خلاصه می‌کند:

- ۱) عدم فعالیت دولت در فرآیند انباشت سرمایه؛
  - ۲) انجام کارویزه‌های ضروری برای تداوم انباشت؛
  - ۳) وابستگی دولت به فرآیند انباشت؛
  - ۴) کارویزه دولت در استثمار و انکار سه ویژگی بالا.

۵ در سرمایه‌داری قدیم، بازار نقش دوگانه‌ای داشت زیرا هم مکانیسم اصلی هدایت کل فرماسیون اجتماعی بود و هم مبنای روابط قدرت و امریت سیاسی به شمار می‌رفت. در نتیجه، حوزه تولید فارغ از دخالت و سلطه سیاسی بود. اما در سرمایه‌داری پیشرفت، دولت آشکارا نقش زیربنائی سامان‌بینخی پیدا کرده است و لذا اقتصاد سرمایه‌داری «سیاسی» شده است.

تصمیم می گردد. به نظر «اووه»، نهادهای دولتی در جامعه سرمایه داری حمایت از منافعی خاص را «گزینش» می کنند که با فرآیند استثمار ارزش اضافی در دست طبقه سرمایه دار ماهانگ باشد. چنین گزینشی نه محصول سلطه ابزاری طبقه مسلط بر دولت و نه نتیجه محدودیت هایی است که وجه تولید بر اعمال و سیاستهای دولتی وضع می کند، بلکه دولت در جامعه سرمایه داری ضرورتاً شرایطی ایجاد می کند که بتواند خود را باز تولید نماید و به همین دلیل دست به گزینش منافع خاصی می زند. بدین سان، دولت عنصری واحد اراده و فعل و گزینشگر است و برای تداوم خود برقی از منافع را بر برخی دیگر ترجیح می دهد. در این نکته مهم گستالت کاری نسبت به نظریات ایزانگارانه و ساختگرایانه مشاهده می شود. با این حال، دولت می باید به منظور تضمین تداوم و باز تولید خود شرایطی را بهزیرد، از جمله این که دولت نمی تواند نمی تواند داشته باشد. ایناشت سرمایه در بخش خصوصی تداوم می باید و دولت کنترل داشته باشد. در فرآیند عمل آن ایفا کند. بعلاوه، کارگزاران نمی توانند نقش عمدۀ ای در فرآیند عملی آن ایفا کند. دستگاههای دولتی از لحاظ معیشتی خود متکی به منابعی هستند که از ایناشت سرمایه خصوصی به دست می آید. وضع مالیات بر سود سرمایه و دستمزدها، وسیله تأمین منابع مالی حکومت است. بنابراین، دولت نمی تواند بدون تداوم فرآیند ایناشت سرمایه خصوصی تداوم باید. از همین رو، سیاستگذاری دولتی تحت تأثیر ملاحظات مربوط به تضمین تداوم ایناشت سرمایه قرار می گیرد. در نتیجه، دولت می باید شرایط لازم برای ایناشت سرمایه خصوصی را تأمین کند. تنها از این طریق است که منابع مالی لازم به دست دولت می رسد. دولت می بایست هرگونه خطای را که روند ایناشت سرمایه را تهدید کند بویژه خطراتی را که طبقات کارگری از طریق عمل جمعی خود ایجاد می کنند از میان بردارد. همچنین دولت به منظور تضمین تداوم خود می باید به نعاده ای متول شود که ماهیت آن را به عنوان دولت طبقاتی و سرمایه دارانه پوشیده نگهدازد؛ تنها در این صورت است که دولت می تواند به عنوان دولت سرمایه داری عمل کند. وجود دولت سرمایه دارانه مستلزم نفی ماهیت آن دولت از طریق کاربرد شعارها و سمبولهای دموکراتیک و

○ به نظر «اوفه»، دولت در سرمایه‌داری معاصر دارای سه چهره یا سه منطق در سیاستگذاری است: یکی منطق بوروکراتیک - عقلانی که ناظر به اداره بی طرفانه و عقلانی امور و تأمین کارآئی بر طبق نوع آرمانی بوروکراسی موردنظر «ماکس ویر» است؛ دوم منطق تضمین همیستگی ایدنولوژیک بر اساس اصول دموکراسی که در جامعه معاصر به علت رفاهی شدن ایدنولوژی و مشروعتی مستلزم تأمین خدمات رفاهی است؛ و سوم، منطق سیاستگذاری اقتصادی به منظور تضمین تداوم فرایاند انباشت سرمایه خصوصی. تداخل و تزاحم این سه منطق، مانع از انجام منظم کار ویژه‌های دولت می‌گردد.

○ بحث مارکسیستی درباره بوروکراسی، بحث تازه‌ای است که «اوفه» مطرح کرده است. در گذشته، همواره از دیدگاه مباحث «ماکس ویر» به بوروکراسی نگریسته می‌شد. اما با گسترش نقش اقتصادی بوروکراسی دولتی، تحلیل ماهیت آن از نقطه نظر اقتصاد سیاسی اهمیت اساسی می‌یابد.

○ برخلاف دیدگاه اندیشمندان مکتب فرانکفورت، دیر سرمایه‌داری پیشرفت و حتی در مرحله انحصاری آن، کل روابط اجتماعی دستخوش «بتوارگی کالانی» نمی‌شود. حوزه‌هایی مانند خانواده و نظام حقوقی، عناصری از روابط اجتماعی غیر مبالغه‌ای را به عنوان حوزه‌های هنجاری جامعه حفظ می‌کنند؛ هرچند بی‌گمان این حوزه‌ها خود نسبت به دوران ماقبل سرمایه‌داری دستخوش تحولاتی شده‌اند.

دموکراتیک را اجرا کند. بوروکراسی عقلانی مدرن به نحو فزاینده‌ای به صورت پدیده‌ای زائد در می‌آید زیرا در پیشبرد اهدافی که خارج از چارچوب صلاحیت بوروکراسی عقلانی تعیین می‌شود (بعنی تضمین انباشت سرمایه خصوصی) دچار محدودیت‌های اساسی می‌گردد. تأمین خدماتی برای پیش‌های سازمان یافته طبقه کارگر بوسیله بوروکراسی دولتی با دیگر کار ویژه‌های دولتی تعارض پیدا می‌کند.

بحث مارکسیستی درباره بوروکراسی بحث تازه‌ای است که «اوفه» مطرح کرده است. در گذشته، همواره از نظر مباحث «ماکس ویر» به بوروکراسی نگریسته می‌شد. اما با گسترش نقش اقتصاد سیاسی اهمیت اساسی دولتی تحلیل ماهیت آن از نقطه نظر اقتصاد سیاسی اهمیت اساسی می‌یابد. از چنین نقطه نظری، «اوفه» نظریه بوروکراسی عقلانی «ماکس ویر» را مورد انتقاد شدید قرار داده است. به عقیده وی، این نظریه توضیحی درباره شیوه عملکرد دستگاه دولت مدرن نمی‌دهد. دولت سرمایه‌داری مدرن در بخش عده‌ای از فعالیت‌های تولیدی و توزیعی خود تابع عقلانیت تکنیکی موردنظر «وبر» نیست. بسیاری از کار ویژه‌های بوروکراسی دولت مبنی بر «ارزش استفاده» است نه «ارزش مبالغه‌ای». بویژه فعالیت‌های دولت در زمینه خدمات رفاهی و عمومی از منطق ارزش مبالغه‌ای بپروری نمی‌کند. عقلانیت معطوف به هدف حاکم در بخش خصوصی بر سیاستگذاری بخش دولتی حاکم نیست. بخش دولتی، برخلاف بخش خصوصی، دچار ورشکستگی نمی‌شود، هرچند ممکن است در نتیجه تصمیم‌گیریهای نامعقول نابسامانی اجتماعی به وجود آورد در بخش دولتی هدف بیش از آنکه کسب سود باشد، کسب مشروعتی است و در نتیجه، برای برهیز از بحران، دولت می‌باید افزایش قابل ملاحظه‌ای در خدمات مبتنی بر «ارزش استفاده» ایجاد کند. بخش خصوصی به طور کلی با خدمات مبتنی بر ارزش استفاده در بخش عمومی مخالف است زیرا آنها را

دخلالت دولت در اقتصاد سرمایه‌داری فرآیندی با خود متناقض است زیرا چنین دخلالتی بر مبانی سنتی مشروعتی کل نظام یعنی فردگرایی و رقابت و لیبرالیسم آسیب می‌رساند.

به طور کلی، دولت در سرمایه‌داری سازمان یافته با سیاسی کردن وجه تولید سرمایه‌داری، برخلاف انتظار، موجب بی‌ثباتی فرماسیون اجتماعی سرمایه‌داری شده است. چنین دولتی از یک سوبه علت آن که مالکیت اساساً خصوصی است نمی‌تواند معیارهای سیاسی را بطور کامل در سازماندهی تولید اقتصادی به کار ببرد و از سوی دیگر قدرت سیاسی این دولت عمدتاً متکی به مالیات بر سرمایه خصوصی است.

دولت در واقع متکی به متابعی است که خود مآل کنترلی بر آنها ندارد و از همین روست که در تضمین تداوم فرایاند انباشت سرمایه خصوصی ذبیغ می‌شود. بدین سان، ماهیت قدرت سیاسی به صورت تعارض آمیزی بوسیله دو عامل متعارض یعنی قواعد ایدنولوژیک مشروعت در دموکراسی، و مقتضیات مادی فرایاند انباشت سرمایه خصوصی تعیین می‌شود. دموکراسی صورت دولت و انباشت سرمایه محتوای عملی دولت را تشکیل می‌دهد و این مهمترین تعارض در دولت سرمایه‌داری است. به حکم چنین تعارضی است که دولت می‌باید فرایاند انباشت سرمایه خصوصی را تضمین کند بدون آنکه آن را سیاسی سازد.

بدین سان، دولت در وجه تولید سرمایه‌داری پیشرفت در مقایسه با سرمایه‌داری اولیه دچار تعارضات اساسی در اجرای کارویژه‌های خود شده است. در سرمایه‌داری قدیم، بازار نقش دوگانه‌ای داشت زیرا هم مکانیسم اصلی هدایت کل فرماسیون اجتماعی بود و هم مبنای روابط قدرت و آمریت سیاسی به شمار می‌رفت. در نتیجه، حوزه تولید فارغ از دخالت و سلطه سیاسی بود. جامعه سرمایه‌داری اولیه روابط طبقاتی را بدین سان غیر طبقاتی می‌ساخت. رابطه کار و سرمایه در آن وجه تولید به صورت «آشکار» رابطه‌ای سیاسی نبود. در نتیجه، برحانهای اقتصادی در سرمایه‌داری اولیه همچون حداچی طبیعی به نظر می‌رسید. اماده سرمایه‌داری پیدا کرده است و لذا اقتصاد سرمایه‌داری نقش زیربنایی سامانبخشی پیدا کرده است و لذا اقتصاد سرمایه‌داری «سیاسی» شده است. در عصر دولت رفاهی، نظارت سیاسی دولت جانشین علملکرده مستقل بازار شد. خلاصه این که شناخت روابط کار و سرمایه در حوزه تولیدی برای فهم سرشت سرمایه‌داری پیشرفت کافی نیست. در نتیجه این تحول عرصه مبارزات طبقاتی نیزد گرگون می‌شود زیرا در چنین شرایطی طبعاً مبارزه طبقاتی بر سر قبضه کردن قدرت سیاسی و کنترل منابع دولت صورت می‌گیرد. اینکه به جای کارخانه‌ها در سرمایه‌داری اولیه، دولت به صورت میدان مبارزات طبقاتی در می‌آید.

بطور کلی مشکل اصلی دولت در سرمایه‌داری معاصر «ایجاد تعادل میان کار ویژه‌های ضروری» آن است. به نظر «اوفه»، چنین دولتی دارای سه چهره یا سه منطق در سیاستگذاری است: یکی منطق بوروکراتیک - عقلانی که ناظر بر اداره بی‌طرفانه و عقلانی امور و تأمین کارآئی بر طبق نوع آرمانی بوروکراسی موردنظر «ماکس ویر» است؛ دوم منطق تضمین همیستگی ایدنولوژیک بر اساس اصول دموکراسی که در جامعه معاصر بواسطه رفاهی شدن ایدنولوژی و مشروعتی مستلزم تأمین خدمات رفاهی است؛ و سوم منطق سیاستگذاری اقتصادی به منظور تضمین تداوم فرایاند انباشت سرمایه خصوصی. تداخل و تزاحم این سه منطق مانع از انجام منظم کار ویژه‌های دولت می‌گردد. منطق بوروکراتیک - عقلانی بر اصول و قواعد ثابت استوار است و نمی‌تواند انعطاف لازم را نسبت به سیاستهایی که مبتنی بر منطق دیگری است نشان دهد: در غیر این صورت، منطق مبین بر خود نقص می‌شود به این صورت که دولت در عمل جانب منافع و گروههای را می‌گیرد که جلب حمایت آنها لازمه تداوم کل نظام است. در نتیجه، میان دولت و منافع مزبور روابط غیر رسمی پیچیده‌ای پیدید می‌آید که بر طبق منطق بوروکراتیک قابل فهم نیست. همچنین منطق تضمین مشروعت دموکراتیک بر اساس تأمین رفاه عمومی سرانجام نقص می‌شود زیرا چهاره دموکراتیک دولت همواره سطحی از تقاضای مشارکت عمومی ایجاد می‌کند که امکان برآوردن آن در درون ساخت دولتی که مقید به ملاحظات انباشت سرمایه خصوصی است، وجود ندارد. بنابراین، دولت نمی‌تواند در سیاستگذاریهای عملی خود منطق‌های بوروکراتیک و

چنانکه دیدیم، دولت به هر حالی در زمینه ایجاد سازش میان اهداف متعارض خود گرفتار دشواری‌های لاتینحلی می‌شود. از یک سود درون نظام بازاری تا بیان اجتناب ناپذیر به سوی انحصار گرایی و ادغام و ترکیب سرمایه‌ها وجود دارد. در نتیجه، همواره مشکل بیکاری و عدم اشتغال نیروی کار به نحوی فرازینده پیش می‌آید. با شدت یافتن گرایش‌های انحصاری رشد سرمایه‌داری مستلزم سرمایه‌گذاری در مقیاس بسیار گسترده خواهد بود که خود «هزینه‌های اجتماعی» قابل ملاحظه‌ای به همراه دارد. در این میان، دولت می‌باید ضمن تأمین مجاری لازم برای سرمایه‌گذاری، زیانها یا هزینه‌های اجتماعی ناشی از سرمایه‌گذاری‌های هنگفت را جبران نماید و همچنین مشکل عدم اشتغال ناشی از گرایش‌های انحصاری در اقتصاد را تا حدی از طریق تامین حقوق و مستمری بیکاری حل کند. چنین ضرورتهایی بار مالی سنگینی برای دولت ایجاد می‌کند و طبعاً چنانکه دیدیم منابع مالی لازم باید از طریق تضمین تداوم فرآیند ابناشت سرمایه‌تامین گردد. و اما از لحاظ ابناشت سرمایه، عدم کاربرد کامل سرمایه و نیروی کار خطر عده‌ای به شمار می‌آید. میزان بالایی از عدم اشتغال در شرایطی که نیروی کار از نظر سیاسی سازمان یافته باشد، خطری برای مشروعت ایدنولوژیک دولت ایجاد می‌کند. از همین‌رو، دولت حساسیت فرازینده‌ای نسبت به وضع نیروی کار بیدا می‌کند. با توجه به نقش زیربنایی دولت در فرآیند ابناشت سرمایه، هرگونه بحران اقتصادی بلاعنصله به بحرانی سیاسی تبدیل می‌گردد. چنانکه دیده‌ایم، نفع «صنفی» دولت در تضمین تداوم فرآیند ابناشت سرمایه و جلوگیری از وقوع بحران در آن فرآیند نهفته است. نقش اقتصادی دولت از همین‌رو اساساً نقش سیاسی است.

چنانکه قبل اشاره شد، به نظر «اووه» میان سازمان اقتصادی و سازمان سیاسی سنتیت و تجنسن کامل وجود ندارد. لذا دولت اصولاً نمی‌تواند جانشین سازمان اقتصادی شود و فرآیند ابناشت سرمایه را رأساً هدایت کند. در عوض، دولت به منظور سازش دادن وجوه متعارض خود می‌تواند دوسته «استراتژی» به کار گیرد:

یکی استراتژی یا سیاست توزیعی و دیگری سیاست تولیدی. در استراتژی اوّل که اساساً سیاسی است، دولت شرایط تداوم ابناشت سرمایه را از نظر سیاسی با کاربرد قدرت سیاسی تضمین می‌کند. وضع مالیات، اتخاذ سیاستهای بولی و مالی و قانونگذاری ابزارهای عده‌ای این استراتژی سیاسی است. استراتژی یا سیاست تولیدی دولت مستلزم دخالت عینی حکومت در فرآیند تولید به منظور حفظ روند ابناشت سرمایه است. این استراتژی وقتی اتخاذ می‌شود که طبقه سرمایه‌دار تواند شرایط استثمار و ابناشت سرمایه را به نحو کامل تأمین کند و در نتیجه تولید کالایی و ابناشت سرمایه دچار نقصان شود. دولت از طریق سیاستهای تولیدی نقصان و کمود در سرمایه متغیر و سرمایه ثابت را جبران می‌کند و بدین‌وسیله از قواعد و روش‌های «سیاسی» و پرخلاف استراتژی توزیعی که مبتنی بر قواعد مشخصی نیست. به ویژه بوروکراتیک است، استراتژی تولیدی مبتنی بر قواعد مشخصی نیست. به ویژه شیوه عمل یا منطق بوروکراتیک دولتی هیچگونه تناسبی با استراتژی تولیدی ندارد. هدف، میزان، شیوه تولید و نحوه تأمین منابع مالی در امر تولید دولت را نمی‌توان تابع مقتضیات و مرتبط و سلطه بوروکراتیک ساخت. سیاستگذاری و فعالیت تولیدی دولت سرمایه‌داری به نظر «اووه» نیازمند چارچوب عملی دیگری جز چارچوبهای بوروکراتیک است. «اووه» در این رابطه از دو راه حل سخن می‌گوید که تحقق هر دو سرانجام ناممکن می‌نماید. یکی این که دولت در زمینه فعالیت‌های تولیدی خود شکل و چارچوب یک بنگاه اقتصادی را بیدا کند. مشکل در این مورد این است که انتخاب اهداف تولیدی در بنگاه‌های اقتصادی مآل‌تحت تأثیر نیروهای بازاری صورت می‌گیرد و چنین چیزی در مورد فعالیت تولیدی دولت متصور نیست. دولت برخلاف بنگاه اقتصادی بوسیله مجموعه‌ای از علاوه متعارض احاطه شده است. راه حل دومی که «اووه» مطرح می‌کند این است که فرآیند تولید بوسیله نظام سیاسی سیار نامترکزی تنظیم گردد. مشکل این است که در چنین صورتی دولت دیگر نمی‌تواند به عنوان دولت سرمایه‌داری عمل کند و تمرکز لازم در فرآیند سیاستگذاری و تصمیم‌گیری دستخوش فشارهای گوناگونی از هر سو می‌شود.

با توجه به عدم امکان دوره حل مذکور و خصلت بوروکراتیک اجتناب ناپذیر دولت به نظر «اووه»، دولت سرانجام از اجرای کارویژه‌های تولیدی لازم برای

ناموفق با منطق ارزش مبادله‌ای در سرمایه‌داری می‌باید. بنابراین، منازعه میان منطق بوروکراتیک و منطق سرمایه‌یکی از تعارضات اصلی سرمایه‌داری متاخر بوده است. دولت سرمایه‌داری، اقتصاد مبادله‌ای را هم بازتولید و هم نفی می‌کند، بنابراین صرفاً ابزار تأمین منافع طبقه سرمایه‌دار نیست. افزایش تولید مبتنی بر ارزش مبادله‌ای در دولت سرمایه‌داری معاصر مبنای ارزش مبادله‌ای را تهدید می‌کند همچنانکه در يك اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر «ارزش استفاده»، رشد تولید مبادله‌ای خطناک خواهد بود.

محدودیت‌های کارکردی و تعارض در کار ویژه‌ها و منطق‌های سه‌گانه دولت در نظریه «اووه» را می‌توان به صورت زیر نمایش داد.

چنانکه در بالا اشاره شد، ضرورت بازتولید روابط سرمایه‌دارانه بوسیله دولت محدودیت‌هایی بر توانانهای آن برای حل بعوانها برقرار می‌کند. محدودیت توانایی دولت ناشی از تعارضاتی است که میان کارویژه‌های مختلف دولت وجود دارد. بویژه، تعارض میان کار ویژه تضمین تداوم فرآیند ابناشت سرمایه خصوصی (کارویژه اقتصادی) و کارویژه تأمین مشروعت (کارویژه ایدنولوژیک) توانایی دولت را محدود می‌سازد. از یک سو، دولت نمی‌تواند نقش عده‌ای در فرآیند تولید داشته باشد، لکن از سوی دیگر، باید از نظر مالی متکی به منابع ناشی از فرآیند تولید باشد و همچنین تداوم فرآیند ابناشت سرمایه خصوصی را تضمین کند. از یک سو، دولت می‌بایست با بکارگیری نعاده‌ای دموکراتیک ماهیت طبقاتی و سرمایه‌دارانه خود را نفی کند و از سوی دیگر می‌باید به منظور تضمین بازتولید خود به «گزینش» برخی منافع خاص طبقاتی و ترجیح آنها بر برخی دیگر بپردازد. سیاستگذاری دولتی مستلزم کوشش در راه حل چنین تعارضاتی است. در حقیقت، سیاستگذاری چیزی جز ایجاد سازش میان این وجهه متعارض نیست. چنانکه دیدیم، کارگزاران دستگاه دولتی خود به منظور تضمین مصلحت دولت که همان بازتولید ساخت دولتی است، نفعی «صفنی» در حل چنین تعارضاتی دارند. بدین‌سان، سیاستگذاری دولتی کوشش برای ایجاد «تعادلی بروی» میان وجهه متعارض مذکور است.

چنانکه گفتیم، در این میان نقش دولت سرمایه‌داری در تضمین تداوم فرآیند ابناشت سرمایه خصوصی نقشی اساسی و تعیین کننده است. از همین‌رو، در سرمایه‌داری پیشرفت، عنصر ظاهرآ روینایی دولت کارویژه‌ای زیربنایی اینجا می‌کند. دولت در سرمایه‌داری متأخر از اینکی با فرآیند ابناشت سرمایه پیدا کرده است. ابناشت سرمایه خصوصی در حقیقت به نحوی به کارویژه‌ای عمومی و دولتی تبدیل می‌گردد. در سرمایه‌داری متأخر روابط تولید «سیاسی» می‌شود، به گونه‌ای که ابناشت سرمایه خصوصی تها به موجب وسایط سیاسی دولت ممکن می‌شود. بدین‌معنا، سیاست نقشی زیربنایی احراز می‌کند.

تعارض میان مقتضیات ابناشت و مقتضیات کسب مثرب ویعت دموکراتیک عده‌ترین تعارض درونی دولت به شمار می‌آید. دولت می‌باید از یک سو اشتغال کامل نیروی کار را تأمین و تضمین نماید و از سوی دیگر از نرخ سود سرمایه حمایت لازم را به عمل آورد تا تداوم سرمایه‌گذاری خصوصی و رشد اقتصادی تضمین گردد. دولت در سرمایه‌داری متأخر نمی‌تواند به اسنای میان اهداف عده سیاستگذاری اقتصادی یعنی تثبیت اقتصادی (جلوگیری از تورم)، رشد اقتصادی (افزایش تولید ملی و تداوم فرآیند ابناشت سرمایه) و تأمین اشتغال کامل تعادل برقرار کند. میان این اهداف تعارضات اجتناب ناپذیری وجود دارد و هیچ راه حل نهایی و قطعی در میان نیست. حل بحران در يك حوزه موجب انتقال بحران به حوزه دیگری می‌شود.

بحران وقتی پدید می‌آید که مشکلاتی در فرآیند ابناشت سرمایه بروز کند یعنی سرمایه‌گذاری خصوصی نقصان یابد. چنین بحرانی بحران ابناشت است. اماماً ممکن است بحران در حوزه مشروعت ایدنولوژیک نیز بروز نماید و آن وقتی است که سیاستهای توزیعی و رفاهی در جلب مشروعت برای دولت شکست می‌خورد. بنابراین، دولت در افزایش اشتغال نیروی کار و افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی نفع «صفنی» و «خصوصی» دارد. دولت وقتی در فرآیند سیاستگذاری می‌کوشد تعارض میان کارویژه‌های مختلف خود را حل کند و منافع سرمایه و کار را در عین حال تضمین نماید، در حقیقت می‌کوشد مشکلات خودش به عنوان مجموعه‌ای از نهادها را حل و بقا و تداوم خود را تضمین نماید.

درون دولت ظاهر می‌شود که مجبور است به سیاستهای مغایر با سلطه سرمایه‌دارانه تن در دهد. با این حال با مادی و رفاهی شدن فزاینده ایدنولوژی و مشروعیت، حمایت عامه در گرو تداوم انباشت سرمایه خصوصی است. در درون ایدنولوژی دولتی هم تعارض وجود دارد زیرا این ایدنولوژی در عین حال متضمن عناصر ماقبل سرمایه‌دارانه و عناصر بورژوازی مبتنی بر ارزش مبادله است. تضمین مشروعیت دولتی خود نیازمند پسیج عناصر ایدنولوژیک ماقبل سرمایه‌دارانه است و دولت مجبور می‌شود در گیرودار تعارضات میان انباشت سرمایه و مشروعیت به چنین پسیجی متول شود. نوسان افراطی به هر سو، برای ثبات دولت خطرناک است. بسط دولت رفاهی در وجه تولید سرمایه‌داری اختلالاتی برای فرآیند انباشت و سرمایه ایجاد می‌کند. به هر حال، دولتهای سرمایه‌داری نمی‌توانند در برنامه‌ریزی و دخالت اقتصادی از حدود خاصی فراتر روند. از سوی دیگر، خصوصی سازی اقتصاد به رغم برخی جاذبهای آن، با توجه به این که عامل رضایت‌خاطر عامه مردم تنها رفاه اقتصادی نیست، برای مشروعیت دولتی خطرآفرین است. دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند سرانجام روابط مبتنی بر ارزش مبادله، روابط کالایی و به حداکثر سرانی سود را به روابط، غیر مبادله‌ای مبتنی بر ارزش استفاده بدون تعارض با هم جمع کند.

«الن ولف» در حدود مشروعیت: تضادهای سیاسی سرمایه‌داری متأخر<sup>۱</sup> تحلیل مارکسیستی مشابهی با تحلیل های «اوتفه» درباره بوریانی ساخت دولت در سرمایه‌داری پیشرفت و بحرانهای سیاسی و ایدنولوژیک آن به وینه در مورد دولت آمریکا به دست داده است. بر طبق تحلیل «لوف»، دولت در سرمایه‌داری متأخر مواجه با تعارضات و تضادهایی است که از حوزه مبارزه طبقاتی و فرآیند انباشت سرمایه ناشی می‌شود. کوشش‌های دولت برای حل چنین تعارضاتی مذبوحانه است و سرانجام به تشديد همان تعارضات می‌انجامد. دولت در سرمایه‌داری متأخر به نحوی فزاینده با قدرت انتخاب و ابتکار عمل کمتری روپر می‌گردد. مهمترین تعارضی که دولت گرفتار آن است تعارضی است که میان مقتضیات انباشت سرمایه با توسعه سرمایه‌داری از یک سو و مقتضیات دموکراسی و مشارکت سیاسی از سوی دیگر پیش می‌اید. دولت رفاهی در واکنش به چنین تضاد و بحرانی پیدا شد، لیکن از حل آن عاجز ماند و این هم تنها راه حل عده‌ای بود که ساخت سیاسی می‌توانست در مقابل بحران انتخاب کند. تعارض میان سرمایه‌داری و دموکراسی یکی از مظاهر اصلی ممتازه طبقاتی در حوزه تولید است. دولت رفاهی ترکیبی از تأمین رفاه و سرکوب سیاسی برای جلوگیری از تداوم مبارزه طبقاتی یا حفظ «تعادل نیروهای طبقاتی» بوده است. اما بر طبق استدلال «لوف»، ساخت و جه تویید سرمایه‌داری ذاتاً متضمن تمايلی اساسی به ایجاد «بحران منع انباشت سرمایه» است.

موج دوم بحران رُکود اقتصادی در قرن بیستم که از اوخر دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، نشانه عده‌ای از این گرایش اساسی است. دولت باید به شیوه‌های گوناگون به هر تقدیر در حل بحران پکوشد. بحران اقتصادی در سطح تولید وقتی به درون ساخت دولت انتقال یابد به بحرانی سیاسی و ایدنولوژیک تبدیل می‌شود. بحران انباشت و بحران مشروعیت یکدیگر را تشید می‌کنند. ناتوانی دولت در پایانندی واقعی به اصول دموکراسی از یک سو، و در تضیین تداوم انباشت سرمایه از سوی دیگر، زمینه بحران مشروعیت را فراهم می‌آورد. دولت به منظور اعاده مشروعیت خود، به فریبکاری ایدنولوژیک روی می‌آورد و طبعاً طبقه سرمایه‌دار نیز به حفظ مشروعیت دولت علاوه‌مند است. به این منظور، دولت که عرصه مبارزه طبقاتی است خود را فراتر از مبارزه طبقات جلوه می‌دهد. در شرایط بحران و شدت یافتن تعارض میان خواستهای طبقاتی، دولت تقویت می‌گردد و همچون هدفی فی نفسه ظاهر می‌شود یا به گفته لوف «شیئنی گونه» می‌گردد. منظور «لوف» از شیئنی گشتگی دولت، ظهر آن به عنوان عرصه ای رفاطبقاتی (یعنی دولت رفاهی) در شرایط ممتازه اجتماعی و ضرورت حفظ مشروعیت و حراست از ایدنولوژی دموکراسی است. دولت در وضع شیئنی گشتگی نقش اقتصادی فزاینده‌ای به دست می‌آورد. عکس وضع شیئنی گشتگی، وضع «کتابه گیری» دولت از مداخله اقتصادی است که حاکی از عدم امکان تداوم «شیئنی گشتگی» دولت است. در نتیجه، هوازداری از «دولت گسترده» جای خود را به هوازداری از «دولت کوچک» می‌دهد و «خصوصی سازی» اقتصادی جای دخالت گسترده در اقتصاد را می‌گیرد. سیاست خصوصی سازی نشانه فرسایش دولت در چنین تعارضات جامعه

۰ به نظر «آل ولف»، سیاست خصوصی سازی در حقیقت به معنی کاهش دخالت دولت در اقتصاد نیست، بلکه به موجب آن نوع دخالت دولت دگرگون می‌شود. به عبارت دیگر، خصوصی سازی به معنی بازگشت به لیرالیسم کلاسیک نیست بلکه ایجاد نوعی کورپوراتیسم است.

۰ عناصر اصلی تشکیل دهنده کورپوراتیسم نو در غرب عبارت است از: سلطه انحصارات خصوصی و همکاری نزدیک آنها با دولت، همکاری اتحادیه‌های کارگری در اجرای سیاست اقتصادی تثبیت دستمزدها، «سیاست زدایی» جامعه و اهمیت یافتن نقش احزاب سیاسی در گسترش افعال و بی تفاوتی سیاسی در جامعه.

۰ به نظر «ولف»، حتی در عصر سرمایه‌داری کورپوراتیستی، «رؤیاهای دموکراتیک» جامعه که همواره عامل ایجاد بحران در دولت سرمایه‌داری و موجب چرخش سیاستهای آن بوده است، از میان نخواهد رفت. چنین رؤیاهایی تنها منبع اعتراض موجود نسبت به دولت سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

تضیین تداوم فرآیند انباشت سرمایه عاجز می‌ماند. دولت سرمایه‌داری علی‌رغم کوشش مداوم به منظور ایجاد بحران میان مقتضیات انباشت سرمایه و مشروعیت ایدنولوژیک، همواره گرفتار «تعدد منطق» باقی می‌ماند و نمی‌تواند تعارض موجود میان کارویزه‌ها و چهره‌های مختلف خود را بر طرف سازد و هبستگی و تعادل نظام را حفظ کند. بنابراین، دولت سرمایه‌داری مبتنی که برای دنیا ایدنولوژی دموکراتیک و دستگاه سلسه مراتب بوروکراتیک است، همواره دچار تعارضی چاره‌نایدیر خواهد بود. دولت سرمایه‌داری نمی‌تواند راه حلی دائمی و نهایی برای بحرانهای خود پیدا کند. این دولت گرچه بر طبق «مصلحت صنفی» خود به منظور حفظ و بازنی تولید روابط سرمایه‌داری در فرآیند انباشت سرمایه دخالت می‌کند، لیکن در عین حال مواجه با واکنش طبقات مخالف دخالت اقتصادی دولت و فشارها و تقاضاهای فزاینده طبقات کارگری و خواستهای رفاهی جمعیت می‌گردد. حفظ مشروعیت ایدنولوژیک همراه و همزمان با تضیین فرآیند انباشت سرمایه، ناممکن است. دولت سرمایه‌داری با وجود کوشش‌های اصلاح طلبانه خود، به موجب تعارضاتی که در آنها گرفتار آمده است، هیچگاه نمی‌تواند به نقطه تعادل و ثبات برسد. به نظر «اوتفه»، هیچ دولت سرمایه‌داری نتوانسته است میان دو کارویزه متعارض تضیین انباشت سرمایه و تامین مشروعیت سازش ایجاد کند.

«واقعیت دولت سرمایه‌داری را بنابراین می‌توان به بهترین وجه به عنوان واقعیت کوششی غیر واقع بینانه توصیف کرد. هیچ روشی در سیاست‌گذاری وجود ندارد که این کوشش را واقع بینانه تر سازد». برنامه‌ریزی بوروکراتیک بوسیله چنین دولتی سرانجام حدودی دارد و این حدود را میزان و شدت مبارزه طبقاتی تعیین می‌کند. البته چنانکه پیشتر اشاره شد، به نظر «اوتفه» و چه در مرحله پیشرفتة خود، هیچگاه صراف مبتنی بر روابط مبادله‌ای نبوده است. برخلاف دیدگاه اندیشمندان مکتب فرانکفورت، در سرمایه‌داری پیشرفت و حتی در مرحله انحصاری آن، کل روابط اجتماعی دستخوش «پتوارگی کالایی» نمی‌شود. حوزه‌هایی مانند خانواده و نظام حقوقی، عناصری از روابط اجتماعی غیر مبادله‌ای را به عنوان حوزه‌های هنجاری جامعه حفظ می‌کنند، هرچند بی شک این حوزه‌ها خود نسبت به دوران ماقبل سرمایه‌داری ایدنولوژیک غیر مبادله‌ای مانند برابری در حقوق طبیعی را به ارمغان آورده است و مبنای برای تداوم میانی ارزش استفاده ایجاد کرده است. تعارض ناشی از این منطق دوگانه بیش از هر جای دیگر در

# تحلیلی از جهان ۰۰۰

نیامده است، ولی به لحاظ نفوذی که ژاپن در این گروه و دیگر کشورهای منطقه دارد، سخن از تشکیل اتحاد آسیا به رهبری این کشور می‌رود. این اتحاد غیر از کشورهای فوق الذکر، بقیه کشورهای آسیای دور و اقیانوسیه را نیز دربرمی‌گیرد. گرچه این اتحادیه یکی از ضعیف‌ترین اتحادیه‌های بازار گانی منطقه است، ولی از نظر رشد اقتصادی و افزایش توان رقابت و در نتیجه داشتن سهم زیاد در بازارها، این منطقه در بیست سال گذشته از دیگر مناطق جهان پیشی گرفته است.

ژاپن در دهه ۹۰ با مشکلات زیادی روپرورده و همچنان نگرانی‌هایی برای این کشور وجود دارد. بخش تولید و بطرکلی اقتصاد ژاپن و استگنی نسبتاً زیادی به مصرف کنندگان غرب بخصوص امریکا دارند. با افزایش توان رقابت دو قطب دیگر، این بازارهای مصرف برای تولید کنندگان ژاپنی مورد تهدید قرار خواهد گرفت. گرچه ژاپن سعی در بهبود قدرت خردی کشورهای این منطقه دارد تا شاید این کاهش احتمالی را جبران کند، ولی تاکنون در این امر چندان موفق نبوده است، زیرا کشورهای آسیای دور، درآمد سرانه و سطح کلی تقاضایی به مراتب پائین‌تری از امریکا و اروپا دارند. در نتیجه، این‌گونه جایگزینی در آینده نیز چندان ساده نخواهد بود.

ژاپن از نظر توان تولید و تکنولوژی بسیار برتر از دیگر کشورهای آسیای دور است. درآمد سالیانه ژاپن (۴ تریلیون دلار) تقریباً برابر درآمد چین است که مقام دوم را در این منطقه دارد. این امر، مقام رهبری ژاپن را در اتحاد آسیا تثبیت می‌کند، ولی از طرف دیگر برچیده شدن چتر انتی امریکا و تهدیدهای احتمالی در مورد این کشور، ژاپن را وادار می‌سازد که مخارج نظامی خود را افزایش دهد. این خود نه تنها می‌تواند از توان رقابت این کشور بکاهد بلکه باعث نگرانی دیگر کشورهای منطقه و در نتیجه افزایش تنش سیاسی در بین اعضاء این قطب بشود. با چنین شرایطی، موضع رهبری ژاپن در اتحاد آسیا بحث رانگیز می‌شود.

بافت تولید در بروخی از کشورهای عضو مکمل یکدیگر و در بعضی دیگر نظیر کشورهای تازه صنعتی شده، رقابتی است. بعنوان مثال، ژاپن از نیروی انسانی و تکنولوژی برتر برخوردار است، درحالی که اعضاء «آسیه آن» (منهای سنگاپور) دارای منابع طبیعی و دستمزدهای باتینی هستند. اختلاف فاحش درآمد بین اعضاء عادی یکی از عهده ترین نگرانی‌های در این اتحاد است. مثلاً درآمد سرانه در سنگاپور (در حدود ۱۲ هزار دلار) بیش از پنج برابر اندونزی است.

ویزگی‌های فرهنگی چون زبان و مذهب، در این قطب از اتحادهای دیگر به مراتب متنوع‌تر است. بیشتر مذاهی جهان در این قطب به صورت چشمگیری رایج است. الحق احتمالی چین و چیگاه آن در این اتحاد مورد توجه اماً نامشخص است، زیرا ورود چین به این اتحاد می‌تواند مسیر آن را تا اندازه زیادی تحت تأثیر قرار دهد. با توجه به نکات فوق الذکر، شاید بتوان گفت که در بین سه قطب موجود، موقفیت اتحاد آسیا بعنوان یک اتحاد بازار گانی، بیشتر از همه مورد تردید است. علی‌رغم این نکات مهم، سازمانهای بین‌المللی بیشینی کرده‌اند که آسیای دور در سالهای آینده نیز از بالاترین ترخ رشد اقتصادی برخوردار خواهد بود و به تنهایی می‌تواند موجب برتری نسبی برای تولید کنندگان این منطقه باشد.

با بررسی به عمل آمده می‌توان به این نتیجه رسید که چون قطب آمریکا از هماهنگی بیشتری بین اعضاء، رهبری مشخص و بدون رقبه و ثبات نسبی برخوردار است، انتظار می‌رود که امکان موقفيت این قطب نسبت به دو قطب دیگر در سالهای آینده بیشتر باشد. اما، با توجه به افزایش توان تولید و رقابت ناشی از ادغام و گسترش واحدهای تولیدی موجود از یکسو و افزایش توان تولید به علت توان بالقوه کشورهای جدیدی که ممکن است به اتحاد ملحق شوند، اتحادیه اروپا از بالاترین استعداد افزایش توان تولید و در نتیجه رقابت برخوردار می‌باشد. ■■■

سرمایه‌داری و توجیه مجدد دولت طبقاتی است. در نظریه «استعفای دولت» از حوزه اقتصاد در نزد محافظه کاران نو و لیبرالهای نو، دخلات اقتصادی دولت عامل اصلی بعزان در سرمایه‌داری معرفی می‌شود. در عوض باید بر تواناییهای تعادل بخش بازار آزاد تکمیل کرد. فراسایش نقش دولت به عنوان میانجی منازعات طبقاتی در سرمایه‌داری متأخر و محدودیت راههای انتخابی که پیش روی دولت قرار دارد، موجب ایجاد تردید درباره نفس امکان تداوم دولت می‌گردد که شاید نقصان وفاداری عمومی جمعیت و کاهش مشروعیت خویش است. همزمان با این تحول، طبقه مسلط نیز به نفوذ این‌گونه ای نسبت به دموکراسی بدین می‌شود. بدین سان، سرمایه‌داری در تعارض با دموکراسی قرار می‌گیرد و برآن فاتق می‌آید. به نظر «olf»، سیاست خصوصی سازی در دخلات دولت دگرگون می‌شود. به عبارت دیگر، خصوصی سازی از نظر حقیقت به معنی کاهش دخلات دولت در اقتصاد نیست، بلکه به موجب آن نوع دخلات دولت دگرگون می‌شود. به عبارت دیگر، خصوصی سازی از نظر «olf» به معنی بازگشت به لیبرالیسم کلاسیک نیست بلکه ایجاد نوعی کورپوراتیسم با ساخت فاشیست‌گونه است. عناصر اصلی تشکیل دهنده کورپوراتیسم نوین در غرب عبارت است از: سلطه انحصارات خصوصی و همکاری نزدیک آنها با دولت، همکاری اتحادیه‌های کارگری در اجرای سیاست اقتصادی تثبیت دستمزدها، «سیاست زدایی»، جامعه و اهمیت یافتن نقش احزاب سیاسی در بسط انفعال و بی‌تفاوتی سیاسی در جامعه. با این حال، به نظر «olf» حتی در عصر سرمایه‌داری کورپوراتیستی باز هم «رؤیاهای دموکراتیک» جامعه که همواره عامل ایجاد بحران در دولت سرمایه‌داری و موجب چرخش سیاستهای آن بوده است، از میان نخواهد رفت. چنین رؤیاهای تنها منابع اعتراض موجود نسبت به دولت سرمایه‌داری کورپوراتیستی را تشکیل می‌دهد.

## □□ زیرنویس

1. M. Carnoy, *The State and Political Theory*. (Princeton, 1984) pp. 250-257.

در تهیه این بخش از فصل‌های پنجم و هشتم کتاب فوق استفاده شده است. بعلاوه، از منابع زیر بهره گرفته‌ام:

- R. Jessop, «Recent Theories of the Capitalist State» *Cambridge Journal of Economics*, Vol. 1, 1977: 353-373.

- D. Gold, C. Lo, E. Olin - Wright, «Recent Developments in Marxist Theories of the State» *Monthly Review*, Vol. 27, 1975, nos. 5, 6.

- B. Frankel, «on the State of the State: Marxist Theories of the State after Leninism,» *Theory and Society*, Vol. 7, nos. 1, 2, 1979.

- P. Dunleavy, «Political Theory» in *Developing Contemporary Marxism*, edited by Z. Baranski and J. Short, London. Macmillan, 1985.

2. C. Offe, «Advanced Capitalism and the Welfare State», *Politics and Society*, Summer, 1972: 479-88;

Offe, «The Capitalist State and the Problem of Policy Formation» in L. Lindberg et al, *Stress and Contradiction in Modern Capitalism*. Lexington, 1973;

Offe, «Political Authority and Class Structures: An Analysis of Late Capitalist Societies», *International Journal of Sociology*, Vol ii, no 1;

C. Offe and V. Ronge «Theses on the Theory of the State» in C. Offe, *Contradictions of the Welfare State*. London 1984.

3. «Theses on the Theory of the State». p. 140.

4. «The Capitalist State and the Problem of Policy Formation» p. 144.

5. Ibid, p. 144.

6. A. Wolfe, *The Limits of Legitimacy: Political Contradictions of Late Capitalism*. New York, Free Press 1977.